بوردیو و جامعه شناسی هنر

نویسنده : سمیه خواجوندی

بوردیو موقعیت ویژه و خاصی دارد. بوردیو در این زمینه دو کار پژوهشی عمده همراه با پرسش نامه و مصاحبه باز دارد که یکی به سفارش کمپانی کراک (کمپانی عکاسی) و دیگری به سفارش موزه های اروپا بود که در واقع نوعی کار میدانی در عرصه جامعه شناسی هنر بود. از طرفی دیگر سخنرانی های مختلفی در دانشگاه های هنر داشت.
بوردیو فرهنگ لغات خاص خود را دارد و برای وارد شدن به جامعه شناسی هنر بوردیو بایستی به این مباحث توجه کرد:
هنر، وضعیت هنرمند، تحلیل جامعه شناسی اثر هنری، جامعه شناسی واسطه های هنری، مخاطبین و غیره.
مقدمه ورود به بحث جامعه شناسی هنر بوردیو، **چگونگی برقرار کردن نسبت میان هنر و جامعه شناسی** در اندیشه وی است و دومین مسئله بسیار مهم، بحث مخاطبین هنر است، یعنی کسانی که با عرصه های هنری سروکار داشته، آن را مصرف می کنند و در آن حوزه نقش دارند.
بوردیو در مورد مسئله اول معتقد است جامعه شناسی و هنر به هیچ عنوان زوج موفقی نبوده اند، چون تجربه زیست مشترک آنها تجربه ای شکست خورده است و در نتیجه یک خانواده پر تنش و پرمسئله اند. البته این زیست مشترک و هم زیستی ناموفق و پر تنش را بایستی به حساب هر دو بگذاریم، هم به حساب هنر و هم به حساب جامعه شناسی.
از سویی باید آن را به حساب هنر گذاشته، زیرا هنر به دلیل ادعایی که دارد یعنی خاص و متفاوت بودن، حساب ویژه ای برای خود باز کرده است و خود را متفاوت می داند. هنر تمایز خود را در زیباشناسی و احساس موجود در هنر می داند. نکته مهم این است که قضاوتی که مربوط به زیباشناسی می شود خارج از حوزه مفاهیم اجتماعی و تجزیه و تحلیل اجتماعی است و دیگر ادعای جهانی بودن هنر است. هنر مدعی است که در همه جا زیبا است و همیشه باقی می ماند، در نتیجه این دو ادعا همیشه در برابر جامعه شناسی مقاومت کرده است و سعی کرده خارج از تجزیه و تحلیل جامعه شناسانه قرار بگیرد اما تقصیر جامعه شناسی هم هست. جامعه شناسی سنتاً تحت تاثیر سنت دورکیمی است و همواره سعی می کند برای همه چیز توضیح و توجیه جامعه شناسی پیدا کند و آنها را به وضعیت اجتماعی فرد، فرآیند اجتماعی شدن، نهادی که فرد در آن پرورش یافته و محیط اجتماعی برگرداند.
همچنین جامعه شناسی در سنت مارکسی مسائل را به عامل اقتصادی تقلیل و یا توضیح می دهد.
در نتیجه جامعه شناسی با سهمی که از این دو سنت برده است هرگاه در برابر هنر قرار می گیرد، تلاش می کند هنر را به عنوان یک پدیده بنگرد و تجزیه و تحلیل کند، در نتیجه هیچ گونه استقلال و موقعیت خاصی برایش قائل نیست.وقتی به تاریخ این دو می نگریم، هنر با تاکیدش بر زیبا شناسی و جامعه شناسی با توضیح همه چیز به عنوان امر اجتماعی، در تنش و تضاد با یکدیگرند.
بوردیو سعی دارد با این دو سنت، آنها را مطالعه و نقد کند. اولین نقد وی به ایده آلیسم غیر جامعه شناسانه یا زیبا شناسی کانتی است، یعنی سومین نقدی که کانت با عنوان نقد عقل عملی و نقد قابلیت داوری بیان می کند.
هنرمند همچون خداوند از هیچ، خلق می کند و تولید کننده و پیشه رو نیست. با قواعدی که کانت در رویکرد زیبا شناسی مطرح می کند، به نوعی ایده آلیسم و فردگرایی می رسیم که از نبوغ ذاتی هنرمند صحبت می کند یعنی عده ای دارای آن هستند و عده ای از آن محرومند. او برای زیبا شناسی خصلت استعلایی قائل می شود.
بوردیو دیدگاه کانت را نقد کرده و معتقد است خود هنرمند محصول و مخلوق یک فرآیند اجتماعی است. پیش از بوردیو مارسل مورس این مسئله را در مورد اعتقاد به جادوگر در قبایل قدیمی مطرح می کند؛ که قدرت جادویی را جامعه به جادوگر داده بوده یا خدادادی بوده است. بوردیو به تبع مورس می گوید، هنرمند خالق را چه کسی خلق می کند؟ او این توهم را توهم سوژه خلاق می نامد، توهم اینکه استعداد، ذاتی و هوش، خدادادی است.

هنرمند هم، مخلوق است در نتیجه باید بپذیرد که بخشی از این فرآیند را باید با چشم انداز و درک اجتماعی توضیح داد و بخشی از حوزه هنر مربوط به اجتماع و تحت تاثیر فرآیند اجتماعی است. جامعه شناس نیز برای اینکه بتواند زیست مشترک و موفقی با هنر داشته باشد بایستی بپذیرد که هنر مثل میدان های دیگر (جهان هنری، فرهنگی، دانشگاهی، اقتصادی، دینی و...) زبان خاص، فرهنگ، سلسله مراتب، ارزش ها و فرهنگ های خاص خود را دارد، در نتیجه به نوعی دارای خود مختاری نسبی است و این سنت قدیم جامعه شناسی است که به اشتباه برای حوزه هنر هیچ گونه خود مختاری و استقلال قائل نیست.

از طرفی در سنت مارکسیستی وقتی صحبت از سرمایه می شود، منظور سرمایه اقتصادی است، چه صاحبان سرمایه اقتصادی و چه کسانی که از آن محرومند. اما بوردیو معتقد است که در حوزه هنر، سرمایه، فقط سرمایه اقتصادی نیست و آنچه ارزش دارد سرمایه فرهنگی، اجتماعی و سمبلیک است.

در اینجا بوردیو به بحث های وبر نزدیک می شود یعنی بحث منزلت. کنشگر فقط به پول و سرمایه اقتصادی نیاز ندارد بلکه به سرمایه فرهنگی یعنی مدارک و تحصیلات و سرمایه اجتماعی یعنی مناسبات اجتماعی و روابطی که افراد برقرار می کنند و بالاخره سرمایه سمبلیک یعنی نام، ظاهر و موقعیت نیز نیاز دارد.

پس در برابر مفهوم سرمایه اقتصادی مارکس، بحث سرمایه فرهنگی مطرح می شود و به این ترتیب وی با مارکسیسم عامیانه مرزبندی می کند.

بوردیو در برابر مفهوم کلاسیک استثمار، مفهوم مشروعیت را بیان می کند، که در واقع نوعی بازخوانی مباحث مارکس منتها از منظر فرهنگی است. از دید او آنچه که مارکس می گوید یعنی استثمار سرمایه اقتصادی وجه نمادین و آشکار است اما سرمایه فرهنگی به صورت پنهان و ناخودآگاه عمل می کند. از آنجا که جامعه شناس باید آنچه را که پنهان است افشا کند، لو دهد، پس در برابر مفهوم استثمار که خشن و عیان است مفهوم مشروعیت را مطرح می کند و می گوید طبقه مرفه اجتماعی صرفاً با استثمار و امکانات مالی نیست که بر ما سلطه دارد بلکه این طبقه، ارزش های خاص خود را نیز تولید کرده و به طور ناخودآگاه فرد تحت سلطه، این ارزش ها را درونی می کند و در نتیجه، سلطه اش مشروعیت می یابد.

قسمت دوم بحث مربوط به مخاطبین هنر می شود که مسئله بسیار مهمی است.

در جامعه ما امروزه استفاده، مصرف و رفت و آمد رفتار فرهنگی عمومی شده است و نسبت به گذشته اقشار وسیعی گرایش به فعالیت های هنری دارند، و در اینجاست که مفاهیم بوردیو به کار می روند. آنچه در صدر میدان یا عرصه هنر قرار دارد سرمایه فرهنگی فرد است. فرد سرمایه اقتصادی را یا به ارث می برد یا آنها را کسب می کند، اما در مورد سرمایه فرهنگی این طور نیست و نمی توان آن را یک باره به دست آورد. بوردیو در اینجا مفهوم «عادت واره» یا «خصلت» را مطرح می کند. یعنی هر فرد محصول خصلت ها یا شیوه های بودن اجتماعی و فردی است. وی معتقد است که تعینات اجتماعی بیش از همه در رفتار عملی افراد نمایان است نه در اعتقاداتشان. حال اگر شخص عادت واره ای نداشته باشد، پس شیوه بودن هنری و فرهنگی را چگونه باید کسب کند؟ پاسخ، همان نتیجه فرآیند اجتماعی شدن است. سرمایه فرهنگی به ارث برده می شود و اشخاصی که به طور طبیعی در نهاد خانواده شان این فرآیند اجتماعی و شیوه بودن هنری و فرهنگی را به ارث نبرده اند طبیعتاً در آینده از این حوزه محروم خواهند شد و به همین خاطر حوزه یا میدان هنر به دست وارثین و کسانی که به طور طبیعی صاحبان این سرمایه اند، می افتد. در اینجا مسئله دموکراتیزه شدن آموزش مورد توجه بوردیو قرار می گیرد. مراکز دانشگاهی وسیعی وجود دارد که افراد مختلف، هم افرادی که وارثین سرمایه های فرهنگی اند و هم افراد محروم از این سرمایه ها، وارد این نهاد شده و اجتماعی می شوند و در نتیجه، سیادت میدان هنر تنها به دست وارثین هنر نمی افتد. بوردیو با نقد دومین نهاد اجتماعی شدن یعنی مدرسه (بعد از خانواده) نشان می دهد که مدرسه و مدارس عالی این کار را انجام نمی دهند بلکه به بازتولید مکانیسم سلطه می پردازند. فردی که سر جای خود قرار نگرفته، نمی داند چگونه باید رفتار و داوری کند. (مانع پنهان) بوردیو مفهوم «ذوق پرورده» را در اینجا به کار می برد که از نظر وی این ذوق باید در اولین نهاد اجتماعی یعنی خانواده، سپس در مدرسه، بعد در کار و بالاخره توسط رسانه ها پرورده شود. وقتی فرد این ذوق را به

ارث نبرده باشد و جزء وارثین نباشد این مسئولیت به عهده دیگر نهادهای اجتماعی است و اگر آنها این مسئولیت را برعهده نگیرند، همه حوزه ها خصوصاً حوزه هنر به دست وارثین خواهد افتاد. بنابراین دموکراتیزه کردن نهادهای هنری حاصلی ندارد و مانع پنهان باعث می شود که فقط برای متفاوت کردن خود از دیگران وارد این نهادها شده و مشخص شویم.

رفتارهای فرهنگی در طبقات مختلف متفاوت است مثلاً در مورد عکاسی بوردیو می گوید: عکاسی در عامه مردم جنبه آیینی دارد و همه مراحل گذار زندگیشان را ثبت می کنند (تولد، ازدواج و...) و سعی دارند بهترین موقعیتشان را در برابر دوربین به نمایش بگذارند در نتیجه بیشترین استفاده از عکس را اقشار عمومی مردم دارند. عده ای دیگر از منظره طبیعی یا تخته سنگ عکس می گیرند که معمولاً طبقات متوسط جامعه هستند که برای متمایزکردن خود از طبقات عامه مردم این گونه هستند و عکس گرفتن آنها بیشتر جنبه تابلو دارد. اما در مورد رفتار طبقه وارثین، آنان کاملاً نسبت به عکاسی رویکردی متفاوت دارند چرا که آنها به جای عکاسی به سراغ هنرهای کلاسیک مثل نقاشی، مجسمه سازی، موزیک و... می روند. دیده می شود برای طبقه متوسط عکاسی هنری جانشین هنرهای کلاسیکی می شود که آنها نمی توانند به سراغش بروند هم به لحاظ سرمایه اقتصادی و هم به لحاظ سرمایه فرهنگی. در اینجا حتی اگر فرد در میدانی و عرصه ای، موقعیت بالایی داشته باشد وقتی وارد میدان هنر شود مورد خشونت سمبلیک قرار می گیرد که همان کاربرد استراتژی تشخص و متمایزکردن خود از دیگران است.

در واقع بوردیو با این خطوط کلی در مورد مفاهیم به دنبال نتیجه ای است و می خواهد بگوید عملاً دانشگاه ها و مدارس عالی یا به طور کلی تر نظام آموزشی عملاً همان مکانیسم سلطه را بازتولید می کنند. در همه عرصه ها و خصوصاً هنر کسانی که عرصه را به دست می گیرند همان وارثین یعنی صاحبان سرمایه های فرهنگی هستند.

در اروپا نقدهایی به کار بوردیو شده است (که در مورد ایران خیلی معتبر نیست) منتقدینی جامعه شناسی بوردیو را جامعه شناسی سلطه و آن را در سنت مارکسیستی می دانند که سعی کرده روایت دیگری از آن بدهد البته بوردیو همیشه مرزبندی خود را با سنت مارکسیستی مشخص کرده است. در سال های 80 بوردیو و مفاهیم او به خصوص «عادت وارگی» یا شیوه بودن یا خصلت هایی که در روند اجتماعی به دست می آید کاملاً نقد شده اند، یکی از آنها کارهای «کوفمن» در بحث جامعه شناسی خانواده است. او می گوید این عادت وارگی و شیوه بودن از کجا به دست می آید؟ اولین نهاد اجتماعی شدن خانواده است اما خانواده امروزی با خانواده گذشته فرق دارد. خانواده گذشته یکپارچه بود و در نتیجه محروم از سرمایه ای بود که از اساس آن را نداشته است اما خانواده امروزی در هیچ سطحی یکپارچه نیست.

«لاری یر» نیز در کتاب «انسان متکثر» در نقد بوردیو بحث کنشگر اجتماعی متکثر را بیان می کند. منظور او متعدد بودن منابع اجتماعی شدن است که گاه با هم تضاد دارند. از دیدگاه او در دنیایی که زندگی می کنیم منابع اجتماعی متکثر شده در نتیجه ما یک الگو را بازتولید نمی کنیم. امکان دارد خانواده ای دختر را به عنوان زن خانه دار و مادر خوب تربیت کرده باشد اما وقتی فرزند وارد دانشگاه می شود می آموزد که می توان هم فعال اجتماعی بود و هم مادر خوب، می توان نقش خود را در چندین میدان به خوبی ایفا کرد در نتیجه کنشگر اجتماعی متکثر می شود، یعنی منابعش متعدد می شود در نتیجه دیگر نمی توان گفت که عادت واره ام این است که از سرمایه فرهنگی یا هنری محروم باشم؛ در اینجا فرد می تواند از محیط های دیگر این سرمایه را کسب کند.

یکی دیگر از نقدهای موجود در مورد بازتولید عرصه و میدان هنر است. از دید بوردیو عملاً صاحبان سرمایه فرهنگی همان وارثین خواهند شد و این جبری است. پس بوردیو چطور می تواند به تغییر و دگرگونی بیندیشد؟ به هر حال وقتی به ایران برمی گردیم دیده می شود که جامعه شناسی بوردیو کارآمدتر است در آنجا اگر انتقادهای وارد به بوردیو به دلیل تکثر زیاد میدان های زیست محیطی است اتفاقاً در ایران این منابع اجتماعی شدن خیلی محدود هستند. مدرسه و رسانه عملاً یک نقش را بازی می کنند حال اگر خانواده شخص با ارزش ها و سیاست های رسانه ها موافق باشند یک نقش را بازی می کنند و دیگر جهان متکثری نخواهیم داشت و تنها جایگاه بروز این جهان متکثر در کار یا محیط دانشگاه است.

البته همواره میان این جهان ها دوگانگی ایجاد می شود وقتی کنشگر در خانواده یک سری ارزش ها را درونی کرده باشد و در رسانه ها هم همین ها گفته شود در دوره بعد که فرد وارد دانشگاه می شود یک باره از دنیای دیگری خبردار می شود. در اینجا است که بوردیو مدرسه را که باید شخص را در فرآیند اجتماعی شدن همراه با هنر قرار دهد، نقد می کند. درست است که شخص در ایران با شیوه بودن یا خصلت هنری در خانواده خود آشنا نشده اما از دید بوردیو این وظیفه در محیط دیگری باید انجام شود؛ در اینجا اولین نهاد جایگزین مدرسه و نظام آموزشی است، اما مشکل ما غیبت خود بحث هنر در نظام آموزشی مدرسه ها و دانشگاه های ما است. همین مسئله باعث می شود که گاه فرد تا آخر عمر هم با هیچ کدام از این عرصه ها برخورد نداشته باشد و هیچ کدام را نشناسد. مفاهیم عادت واره، شیوه بودن و سرمایه فرهنگی که بوردیو بیان می کند، مفاهیمی هستند که در واقع در جامعه ما کاربرد پیدا می کند؛ به دلیل اینکه سرمایه های فرهنگی را باید از طریق خانواده به شخص منتقل کرد، اما اگر گفته شود که فقط خانواده اینها را به شخص منتقل می کند، دچار جبرگرایی می شویم و این مطرود است، در نتیجه این مسئولیت و وظیفه دومین نهاد، یعنی مدرسه است و بعد رسانه ها و نهاد های دیگر باید این مسئولیت را بپذیرند. در جامعه ما این نهادها مسئولیت فرهنگی را به عهده نمی گیرند یا به طور کافی انجام نمی دهند. در نتیجه ممکن است فردی با تحصیلات عالی، چهره های شاخص دنیای هنر را نشناسد و عملاً عرصه های هنر به دست وارثین می افتد. حتی هیچ ارگانی یافت نمی شود که افراد را در جریان فعالیت های هنری در کشور قرار دهد و اگر هم چنین ارگانی وجود داشته باشد عملاً ممکن است سرمایه اقتصادی آن در دسترس نباشد، در نتیجه باز هم هنر به دست وارثین می افتد؛ چرا که دیگر نهادی نیست که فرد را با این عرصه آشنا کند و آنچه که بوردیو آن را عادت واره می داند برای فرد به وجود می آورد. در نتیجه در واحد درسی به نام جامعه شناسی هنر در دانشگاه، استاد چگونه می تواند بگوید جامعه شناسی هنر، شیوه های تحقیق در آثار هنری و شیوه های حوزه هنر با تمام زوایایش چیست؟ در اینجا است که عملاً ورود دانشجویان و آشنا کردنشان با حوزه هنر به دلیل موانع پنهان و آشکار شکست می خورد و عملاً آنچه را که بوردیو عادت وارگی یا شیوه بودن می نامد به صورت شانس درمی آید، به این صورت که یا خانواده آن را به فرد منتقل می کند و او دارای سرمایه فرهنگی می شود یا اینکه خانواده چنین نمی کند و او بی نصیب می ماند، شانسی می شود؛ لذا فردی که مطمئن است که مدرسه و رسانه ها این کار را نخواهند کرد، در نتیجه خود باید تلاش کند که جزء افراد محدودی شود که بوردیو از آنها به عنوان دارندگان سرمایه فرهنگی سخن می گوید.

پی نوشت:

این سخنرانی در مهرماه 84 برگزار شده.

منبع: / روزنامه / شرق 1386/12/06 - به نقل از: سایت باشگاه اندیشه: 6 اسفند 1386